

جنبش تسخیر در آستانه اولین سالگرد تولدش

درآمد

جنبش تسخیر که اولین عکس العمل بزرگ همگانی علیه سی سال جنگ طبقاتی جدید و شدید از سوی صاحبان ثروت و قدرت (یک در صدی ها) علیه اقشار مختلف مردم (99 در صدی ها) بویژه کارگران و دیگر زحمتکشان و تهیدستان در آمریکا محسوب می شود، نزدیک به یک سال پیش در 17 سپتامبر 2011 در شهر نیویورک آغاز گشت. این جنبش توده ای که بلافاصله در 300 شهر بزرگ و کوچک آمریکا بسط یافت، در نیمه اول سال 2012 امواج خروشان آن به سواحل و درون 2600 شهر و روستا در اکناف جهان نیز رسید. امروز در آستانه اولین سالگرد تولدش، این جنبش با اینکه در بعضی از شهرهای آمریکا و اروپا با سرکوب وحشیانه پلیسی روبرو گشته ولی موفق گشته که فضا و بُعد و خواسته های انسانی و جهانی تسخیر را از میدان ها، پارک ها و چادرها به درون افکار عمومی و وجدان عمومی ملی و جهانی منتقل سازد. نگارنده که در طول نزدیک به یک سال گذشته در ارتباط با این جنبش بوده و در تعدادی از جلسات مجمع عمومی آن شرکت داشت، موفق شده درسه ها، تجارب و آزمون های متنوع اجتماعی و سیاسی درباره ویژگی های موفقیت آمیز و کمبودها و محدودیت این جنبش کسب کند.

موفقیت های جنبش تسخیر

1 – یکی از موفقیت های بزرگ این جنبش اعتلای آگاهی های اجتماعی و سیاسی اقشار مختلف مردم درباره نابرابری های طبقاتی و بسط و تبدیل آن به یک گفتار جاری در جامعه آمریکا است. سطح آگاهی درباره این نابرابری ها بقدری در بین توده های مردم بویژه جوانان بالا رفته که در ژانویه 2012 "مرکز پژوهشی پیو" اعلام کرد که در حدود دو سوم جمعیت 320 میلیون نفری آمریکا معتقدند که در حال حاضر یک تلاقی بسیار قوی بین ثروتمندان و فقرا در جامعه آمریکا بوجود آمده است. این رقم 19 درصد از سال 2009 به این سو افزایش یافته است.

2 – اندیشه و انگاشت نابرابری بین فقر و ثروت که بین توده های وسیعی از مردم در یک سال گذشته به یک گفتار جاری و قوی تبدیل یافته عمدتاً نتیجه تظاهرات ممتد، اعتراضات وسیع و اعتصابات سرتاسری است که توسط تسخیرکنندگان در سراسر شهرهای کوچک و بزرگ آمریکا به مورد اجراء گذاشته شده اند. در طول یکسال گذشته متجاوز از 7 هزار نفر از این تسخیرکنندگان در 115 شهر در آمریکا دستگیر گشته اند. علیرغم خود سانسوری از سوی رسانه های گروهی جاری فرمانبر، جنبش تسخیر که در اوایل آغازش به شدت نادیده گرفته و مورد انکار قرار می گرفت در گزارشات خبری روزنامه ها و کانال های تلویزیونی جای ویژه خود را کسب کرده است.

3 – اوضاع دردناک و شرایط فلاکت بار آنهایی که دسترسی به منابع معیشتی زندگی نداشته و عموماً بدون قدرت و صدا (بویژه کودکان خیابانی، دختران فراری، بی خانمان ها و زاغه نشینان) بوده و وجودشان پیوسته مورد انکار صاحبان ثروت و قدرت (یک در صدی ها) و رسانه های گروهی فرمانبر قرار می گرفت امروز توسط جنبش تسخیر در مرکز گفتار روزانه همگان قرار گرفته است. در واقع برای اولین بار در تاریخ استقلال آمریکا (از 1776 به این سو) مسئله خانمانسوز نابرابری بین فقر و ثروت (که همیشه وجود داشته و در سی سال گذشته عمیق تر و گسترده تر گشته است) بطور موثر و جامعی ورد زبان خاص و عام گشته و به بخشی از انظار، افکار و وجدان عمومی تبدیل شده است.

پرسش ها و پاسخ ها

پرسش اول: در پرتو اوضاع رو به رشد – تعمیق روزانه بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه داری و فراز امواج خروشان بیداری و رهائی در سراسر جهان – آیا احتمال دارد که طبقه حاکمه آمریکا (یک در صدی ها) برای سرکوب و خفه ساختن صدای توده های مردم (99 در صدی ها) در جهت ابقای زلووار خود متوسل به ایجاد یک نظم فاشیستی در آمریکا گردد؟

- در پاسخ به این پرسش باید خاطر نشان ساخت که فاشیسم و استقرارش در آمریکا که احتمالش خیلی کم است دارای ویژگی ها و مولفه هائی خواهد بود که با نظام های فاشیستی سابق در تاریخ تفاوت های آشکار و قابل تعمق خواهد داشت . یکی از این ویژگی ها طبیعتاً شکل و شمایل " فاشیسم آمریکائی " خواهد بود که بطور نمایان بعدو خصلت جهانی خواهد داشت. فاشیسم آلمان هیتلری و ایتالیای موسولینی دارای بُعد کشوری و ملی بودند زیرا دولت های حاکم در آن کشورها حامیان نظام هائی بودند که شکل هایشان فقط یک نحوه تولیدی (سرمایه داری کشوری) را ترسیم و نمایندگی می کردند . برخلاف آنها نظام حاکم در آمریکای کنونی صرفاً نماینده و حامی یک نحوه تولید کشوری - ملی - نبود و بلکه به عنوان راس نظام سرکرده یک نظام جهانی است . و اما چرا جوانان کارگر و بیکار جنبش تسخیر بر آن هستند که احتمال توسل طبقه حاکمه به ایجاد یک نظام فاشیستی در آمریکا خیلی کم است ؟

- طبقه حاکمه آمریکا با اینکه در راس نظام جهانی قرار دارد ولی فاقد آن هژمونی است که فاشیسم ایتالیائی در حوزه فرهنگی ایتالیا و فاشیسم هیتلری (نازیسم) در حوزه فرهنگی آلمان کسب کرده بودند . به عبارت دیگر فاشیسم ایتالیائی در دهه 1920 و فاشیسم آلمانی در دهه 1930 حداقل در آغاز فرازشان به قله قدرتی به مقدار قابل توجهی در بین توده های مردم به قول آنتونیوگرامشی دارای " هژمونی فرهنگی " بودند . به عبارت دیگر رهبران نیروهای فاشیستی به اضافه قدرت نظامی و اعمال جنایات فاشیستی به طور قابل ملاحظه ای دارای نفوذ سیاسی ، ایدئولوژیکی و فرهنگی بین مردمان کشورهای خود بودند . اما آمریکای کنونی و طبقه حاکم آن هیچ نوع هژمونی غیر از نیروی عریان نظامی را دارا نیستند و اگر هم روزگاری در گذشته دارای حداقل پرستیژ و هژمونی در گستره های دیپلماتیک ، اقتصادی ، سیاسی ، فرهنگی و هنری در بخش هائی از جهان بودند امروز فقط از طریق اعمال قهر نظامی می توانند به ادامه زالوار خود ادامه دهند . در نتیجه طبقه حاکمه آمریکا علیرغم اینکه در راس نظام جهانی قرار دارد قادر به استقرار فاشیسم در آمریکا نیست . و این امر را به خوبی می فهمد . صاحبان اصلی و کلان ثروت و قدرت علیرغم آرزوهایشان می دانند که کوچکترین وسیله و محملی برای کنترل مردم آمریکا چه در گستره ایدئولوژیکی و چه در گستره سیاسی و فرهنگی را دارا نیستند و بطور روز افزونی در بین اقشار مختلف مردم بی اعتبارتر گشته و امروز نه تنها ضد برابری را بویژه در حیطه معیشتی و اقتصادی در سراسر جهان رواج می دهند بلکه به مانع بزرگی در مقابل بسط اندیشه ها و سیاست های دموکراسی خواهی و حقوق بشری نیز تبدیل شده اند .

پرسش دوم : اکثریت بزرگی از مردم در آمریکا (که هنوز هم در راس نظام جهانی سرمایه داری قرار دارد) دچار ناامیدی و حتی یاس نسبت به آینده خود و فرزندانشان هستند . آیا این احساس در انظار عمومی تازگی دارد و یا اینکه در دوره های گذشته تاریخ این کشور وجود داشته است ؟

- نیمه اول دهه 1970 را می توان یک نقطه عطف تاریخی در اوضاع اقتصادی - سیاسی آمریکا محسوب داشت . تا آن زمان نزدیک به دو قرن آمریکا با تمام فراز و نشیب هایش یک کشور دائماً در حال توسعه در جهت صنعتی سازی و رشد قابل توجه اقتصادی بود . بعد از عروج آمریکا به قله قدرتی سیاسی ، اقتصادی و نظامی در سال های بعد از پایان جنگ جهانی ، خیلی از مفسرین همراه با بخش اعظم اقشار مختلف مردم به این باور روی آوردند که این توسعه و رشد که مختص ویژگی های بی نظیر و استثنائی آمریکاست ، بطور همیشه و ابدی بوده و هیچوقت به پایان عمر خود نخواهد رسید . این باور حتی در بحبوحه رکود بزرگ اقتصادی در سال های 1936 - 1929 در بین مردم و حتی در بین بیکاران نیز به قوت خود باقی بود . ولی بحران ساختاری نظام جهانی سرمایه که در واقع در نیمه اول دهه 1970 آغاز گشت (ولی تا نیمه دوم سال 2007 برملا و رسانه ای نگشته بود) به روند صعودی قدرتی همه جانبه و موقعیت هژمونیک آمریکا در گستره های فرهنگی ، هنری ، سیاسی ، اقتصادی ، دیپلماتیکی در جهان و بالاخره در داخل خود آمریکا خاتمه داد .

- ناامیدی و یأس و گسترش احساس بی امنی و مخصوصاً معیشتی در بین آمریکائی ها که عمدتاً جدید هستند بالاخره منجر به بروز نارضائی ها و سپس خشم نسبت به صاحبان ثروت و قدرت گشته و بشکل های گوناگون در جنبش تسخیردر سراسر آمریکا انعکاس مییابد. البته این وضع بی نظیر در آمریکا (خشم مردم یعنی 99 در صدی ها علیه صاحبان

ثروت و قدرت یعنی یک در صدی ها) در کشورهای جهان بویژه در کشورهای در بند پیرامونی نظام به هیچ وجه " بی نظیر " محسوب نمی گردد و سابقه حداقل صد ساله دارد .

پرسش سوم : بدون تردید شکلگیری و رشد این " وضع بی نظیر " در آمریکا دارای پایه عینی است . به نظر شما علت اصلی عروج و گسترش این وضع چیست ؟

- برای تهیه پاسخ مناسب به این سؤال باید به وضع و موقعیت کارگران و زندگی معیشتی آنان اشاره کنیم . در دهه 1930 در بحبوحه " رکود بزرگ " اکثریت عظیمی از کارگران بیکار انتظار داشتند که دیر یا زود بر سر کارهای خود بر خواهند گشت . امروز اکثر کارگران آمریکائی که در صد بیکاری بین آنان تقریباً به درصد دوره رکود بزرگ (25 در صد) رسیده است - اگر اوضاع بر این منوال پیش رود - هیچوقت موفق به کسب کار نخواهند گشت . این وضع که در آغاز دهه 1970 شروع گشت هیچوقت قطع نگشته و به مسیر خود ادامه داد و کارگران امروز بیش از گذشته به این امر آگاهی پیدا کرده اند .

- یکی از علل اصلی پیدایش پدیده " بیکاری دائمی " بین کارگران که توسط مورخ اقتصاد (رابرت برنر) شرح داده شده است . کاهش درصد سود در حیطه انباشت سرمایه است . به موازات این کاهش ما شاهد شکلگیری یک دگرذیسی عظیمی در اقتصاد آمریکا گشتیم : تبدیل پروسه صنعتی سازی و توسعه گری به پروسه صنعتی زدائی و توسعه زدائی به نفع مالی سازی و جهانی گرائی بیشتر . البته خود تولید کالاهای صنعتی در خارج از آمریکا بیش از پیش افزایش یافت که به خاطر ابر استثمار نیروی کار و تاراج بی سابقه منابع طبیعی آن کشورها بی اندازه سودآور بود ولی عمدتاً به ضرر زندگی معیشتی طبقه کارگر تمام شد . این دگرذیسی که در آغاز دهه 1970 آغاز گشت در مسیر رشد خود باعث دگرگونی هائی در ساختار نظم سرمایه داری در چهل سال گذشته گشت که اوضاع رو به رشد را غیر قابل بازگشت ساخت . تمرکز بیش از حد ثروت در دست بخش مالی (عمدتاً بانک ها) مسلماً نمی توانست بدون محروم سازی بیش از پیش کارگران و دیگر زحمتکشان میسر گردد .

پرسش چهارم : تبدیل بخش مولده جامعه به بخش مالی که در روند آن نظام دائماً عمومی تر ، متمرکزتر و جهانی تر می گردد در نهایت به ضرر خود نظام اقتصاد سرمایه داری تمام می شود . آیا این روند که نظام را فرتوت تر ، بی ربط تر و گندیده تر می سازد در تحلیل نهائی به نفع انقلاب و طبقات توده ای تمام نمی شود ؟

- ضرورتاً نه . یکم اینکه فرتوتی ، گندیدگی و بی ربطی نظام به موازات وضع فلاکت بار معیشتی افزایش درجه فاجعه بار آن وضع در بین کارگران ، دهقانان و دیگر تهیدستان لزوماً به سرنوشتی نظام و یا رژیم و استقرار یک نظم و دولت برابری طلب (و دموکراتیک تر) منجر نمی گردد . این نظرگاه خود به خودی نه تنها ضد تاریخی بوده و علمی و حتی پوپولیستی نیست بلکه دارای انگاشت ها و اندیشه های یوتوپیک ، نیهیلیستی و دادا ایستی است که در دهه های آغازین عصر سرمایه داری انحصاری در بخش قابل توجهی از کشورهای اروپا (روسیه ، آلمان ، فرانسه ، انگلستان و) در بین روشنفکران رواج داشته است .

- دوم اینکه امروزه مالی تر ، عمومی تر و جهانی تر شدن سرمایه به تمرکز و ادغام نه فقط ثروت بلکه به موازات آن کلیت قدرت سیاسی در دست یک درصدی ها منجر شده است . این وضع نه تنها در تاریخ مکتوب جوامع انسانی بلکه حتی در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری نیز بی نظیر بوده است .

پرسش پنجم : جنبش تسخیر به غیر از مبارزه طولانی برای برون رفت از نابرابری های تحمیلی علیه " 99 در صدی ها " چه خواستی را در برون رفت از این وضع فلاکت بار بی نظیر (تمرکز و تجمع بی نظیر ثروت و به موازات آن تمرکز مطلق قدرت سیاسی در دست یک در صدی ها) تبلیغ و ترویج می کند ؟

- جنبش تسخیر یک رابطه ناگسستی و مکمل بین برابری و دموکراسی توده ای می بیند و در نتیجه مبلغ کسب و استقرار برابری به موازات دموکراسی توده ای و مشارکتی است. در اینجا منظور از دموکراسی توده ای به هیچ وجه دموکراسی های پارلمانی، نیابتی و نخبه گرانه نیست. این نوع دموکراسی ها اگر روزگاری در گذشته ارتباطی با شرایط اجتماعی در مبارزه علیه زورگویی ها و استبداد و حتی اعتباری در بین اقشار مختلف مردم داشتند امروز در بحبوحه بحران ساختاری نظام حاکم سرمایه داری یک در صدی ها به کلی آن مناسبت و اعتبار را از دست داده و بین اقشار مختلف مردم به دموکراسی بی ربط و دم بریده معروف شده اند. مضافاً دموکراسی توده ای نوعی مردمسالاری است که در آن امر رهائی از استبداد و ظلم با امر رهائی از نابرابری و فقر ادغام گشته و همراه با شرکت فعال توده های مردم در مسیر طولانی استقرار جهانی بهتر به پیش می رود.

نتیجه اینکه

1 - جنبش تسخیر که بخش جداناپذیری از جنبش جهانی علیه نظام جهانی سرمایه است با مسائل بزرگی هم اکنون روبرو است که باید آنها را به نفع 99 در صدی ها و به ضرر یک در صدی ها حل کند. فعالین این جنبش در آستانه اولین سالگرد تولد جنبش مشخصاً با دو چالش و مشکل بزرگ و مهم روبرو هستند که حل مناسب آنها می تواند نقش کلیدی در رسیدن تسخیر کنندگان به هدف نهائی خود (استقرار جهانی بهتر = جهانی دموکراتیک تر و برابری طلب تر) ایفاء کند. این دو معضل بزرگ عبارتند از:

2 - جنبش شدیداً نیاز دارد که بخشی از اقلیت های ساکن آمریکا را که اکثرآ در زاغه ها، گتوها زیر پل ها ی درون شهرها زندگی می کنند به میدان مبارزه و تسخیرها بکشد. باید توجه کرد زمانی که بحران اقتصادی بروز می کند این اقلیت های نژادی و اتنیکیتی مثل بومیان آمریکائی، سیاه پوستان آفریقائی تبار و اتنیک های لاتین تبار از کشورهای آمریکائی لاتین و ... هستند که مهلک ترین و خانمانسوزترین ضربه ها را خورده و بر تعدادشان بطور مداوم افزوده می شود. مضافاً این اقلیت ها هستند که سال های سال نبردی نامرئی و آرام را علیه صاحبان ثروت و قدرت به پیش برده و قربانیان بی شماری را در این راه از دست داده اند. استراتژی هائی چون "تسخیر گتوها" ی محله بزرگ برانکس نیویورک و تاسیس "مرکز انتشارات تسخیر" در بروکلین و... به روشنی نشان می دهند که این جوانان کارگر و سربازان از جنگ برگشته بطور جدی آگاه گشته اند که بدون جلب و جذب این اقلیت ها نمی توانند آن جهان بهتری را که استقرارش هدف نهائی این جنبش است، در آمریکا بر پا سازند.

3 - دیگری اینکه، فعالین این جنبش در مقاومت و مبارزه طولانی خود برای ایجاد جهانی بهتر باید به یک تغییر بزرگی که در دموگرافی جهان در کشورهای پیرامونی در صد سال گذشته اتفاق افتاده توجه کرده و در مورد آن آگاهی فعالین جنبش تسخیر را بیش از پیش اعتلاء بخشند. توضیح اینکه ایجاد جهانی بهتر در کشورهای مسلط مرکز اگر احیاناً در گذشته های دور امکان داشت ولی امروزه بدون توجه به مشکلات کشورهای پیرامونی در بند که 80 در صد جمعیت هفت میلیارد نفری جهان را در بر می گیرند، امکان پذیر نخواهد بود. شایان شادابی و قدردانی است که فعالین جنبش تسخیر به این نکته کلیدی نیز برخورد استراتژیکی کرده و با اعزام نمایندگان خود به میدان تحریر و دیگر میدان ها در کشورهای سه قاره و دعوت هیئت های اعزامی از کشورهای مصر، تونس، یمن و... نشان می دهند که به این اصل تاریخی و تاریخساز آگاه بوده و خواهان همبستگی، همدلی و هم زبانی با مردمان در بند پیرامونی هستند که ساکنین اصلی کشورهای "مناطق طوفانی" (حلقه های ضعیف) نظام جهانی سرمایه داری بوده و خواهان کسب استقلال و گسست از محور نظام و استقرار آزادی های دموکراتیک برای توسعه عدالت اجتماعی در کشورهای خود هستند.

منابع و مأخذ

1 - نوام چامسکی، "تسخیر" نیویورک 2012.

2 - ریچ مارین " در صد روز افزونی از آمریکائی ها متوجه تلاقی بین فقر و ثروت می شوند " ، مرکز پژوهشی پیو ، 11 ژانویه 2012 .

3 - در باره وقایع جنبش و رشد و گسترش آن در آمریکا و اروپا ، رجوع کنید به شماره های بهار و تابستان 2012 مجله adbusters در سایت www.adbusters.org .

4 - یونس پارسا بناب ، " نگاهی به جنبش فتح وال استریت " ، در سایت عصر نو 18 ژانویه 2012 .